

ذره بی‌مقدار یا خدای مترلینک !!

در شماره ۲۸ مجله خواندنیها مورخ پنجم ماه جاری گفتاری از مترلینک بزرگترین فیلسوف معاصر زیر عنوان «چطور ممکن است خدا بیخبر باشد» درج شده که بیگمان و یقین بیش از سی هزار نفر خوانندگان این مجله شیرین و امتحین‌ساخته است. دلم می‌خواهد یک بار دیگر خوانندگان خوانندنیها آن گفتار را با دقت بخوانند و قبل از آنکه در وهم خود آنرا بزرک کرده و دچار حیرت شوند، پیش خود آنرا خلاصه کنند در نتیجه متوجه خواهند شد که فیلسوف معروف بلژیکی بایک مقدمات نظری و غیر مسلم می‌خواهد اثبات کند که: یا باید خدا (یعنی مجموع همه چیز و همه کس) بیخبر از همه چیز و همه کس باشد یا اگر یک مبدا کل در جهان که باخبر از همه چیز و همه کس باشد وجود دارد، ذره بی‌مقداری بنام الکترون خواهد بود که از همه چیز و همه کس باخبر است و همیشه بوده و هست و باقی خواهد بود.

اکنون گفتار مترلینک را خلاصه کرده و با ترتیب منطقی بیان میکنیم: الکترون (که جزئی است از ذرات اتم و اتم براتب کوچکتر از ذره معمولی است) همه چیز را میداند (همه چیز یعنی آنچه بوده و اجزای آن از هم متلاشی شده و آنچه اکنون هست و هنوز از هم نپاشیده و آنچه با پیوستن ذرات بیکدیگر بوجود خواهد آمد) مقصود مترلینک از دانستن همه چیز، دانستن حقیقت آنهاست و مقصود او از اینکه الکترون همه چیز را میداند، اینست که چون الکترون حقیقت عالم طبیعت است یعنی آنچه در جهان است از آغاز الکترون بوده و در انجام به الکترون بر میگردد و بالفعل نیز الکترون است که در کورانهای مختلف واقع شده و موجودات مختلف را تشکیل داده پس الکترون موجودات را خود تشکیل داده و از خود بوجود آورده و خود آنها را از هم می‌باشد یعنی از آن کورانها خارج میشود و شکل اجسام را بهم می‌زند ولی غرضمانست که بود تنها الکترون میداند که آغاز

و انجام هر چیزی خود او است و فعلا هم میدانند که همه موجودات جز خودش چیزی نیستند اینست مقصود مترلینک آنجا که میگوید «اجسام هر قدر کوچکتر باشند دانایی آنها زیادتر است و وقتی که بزرگ شدند یعنی مجموع آنها جسم بزرگی را بوجود آورد دانایی آن جسم کمتر میگردد» زیرا اجسام همگی از انسان و حیوان و نبات و جماد و ستارگان و غیره ها سرگردانند و بر حفظ خود قادر نیستند، در مقابل فشار حوادث پایداری ندارند، از هم میباشند، نمیدانند اول چه بوده اند، از کجا آمده اند، اکنون چه هستند، برای چه بوجود آمده اند، چه باید بکنند، بعدا چه خواهند بود، بسکجا خواهند رفت تنها الکترون است که سرگردان نیست و تکلیف خود را میداند و میتواند همیشه خود را حفظ کند و معو و نابود نشود چنانکه تا کنون خود را حفظ کرده و زنده مانده و اگر بصورت امواج مختلف (مانند موج نیروی جاذبه و موج نیروی مکانیک و موج نورو غیره) درآید باز همچنان حیات او باقی است و اول و آخر و اکنون هر چیزی است و مبداء زمان و مکان است و قبل و بعد و دوری و نزدیکی را ایجاد میکند. این ذره ببقدر وجود آورنده جهان و تمام نوامیسی است که برعالم طبیعت حکومت میکند (یعنی جذب و انجذابها و دفع و اندفاعها و فعل و انفعالاتی که در طبیعت مبینیم از آثار الکترون است).

گفتار مترلینک در باب مبداء جهان که میگوید مبداء نباید تابع مقررات قبل و بعد باشد، بلکه خود، ایجاد زمان و قبل و بعد میکند، سخن جامع علی علیه السلام را بیاد ما میآورد که میفرماید «ثم انه سبحانه يعود بعد فناء الدنيا وحده - لا شئ معه - كما كان قبل ابتدائها كذلك يكون بعد فئتها بالحين ولا زمان ولا بعد ولا مكان - عدمت عند ذلك الاجال والاقوات وزالت السنون والساعات - فلا شئ الا الله الواحد القهار الذي اليه مصير جميع الامور»

من میان این سخن و گفتار مترلینک از لحاظ تاثیر يك فرق آشکار می بینم و آن اینست که سخن علی ع در دل می نشیند و دماغ را بکار می اندازد اما گفتار مترلینک پیش از آنکه در دل فرود آید اندیشه را از هم راه و بهر سو میبرد و سرانجام آن را بوازی حیرت میکشاند اما نه حیرت از جمال مقصود و کمال مطلوب که توأم با یقین و آرامش نفس باشد بلکه مانند حیرت کسی که

همه جا جای پای گمشده خود را می بیند و چون خسته و مانده میشود و بگردش امیرسد ناچار می ایستد و جای پای او را در آغوش میکشد و میگوید اینست گمشده من و دیگر باطراف خود نگاه نمیکنند که ببیند جای پا از اینگونه بسیار است و راستی آنکه مترلینک فیلسوفی متحیر است.

مترلینک کوشیده که در لفافه الفاظ و عبارات خود يك حقیقت را پنهان سازد و آن اینست که این ذره بیمقدار خود بتنهائی بر جهان حکومت نمیکند و این مجموع الکترونها است که بهم می پیوندند تا جسمی بوجود می آید و بهم پیوستن و از هم جدا شدن الکترونها خود ، ناموسی است که بر آنها حکومت دارد و زنده ماندن و پایداری الکترونها در مقابل حوادث، دلیل آن نمیشود که این بهم پیوستن و از هم جدا شدن آنها با اراده یا میل آنها است و اراده دیگری که بر آنها حکومت کند، و آنها را در کورانهای مختلف بیندازد، تا در نتیجه موجودات مختلف و پست و بلند بوجود آورد، در کار نیست.

مادر جهان موجودات مختلف می بینیم که در مراتب مختلف قرار گرفته اند و هر مرتبه مشتمل بر مرتبه مادون خود بعلاوه چیزی مخصوص بخود است و حتی چون بدستگاه خلقت خود مینگریم خود را از اعضاء مختلف متشکل میبایم و ملاحظه میکنیم که برای هر عضوی از اعضای ما وظیفه ای و کاری مقرر است که با انجام آن فایده ای به مجموع اعضاء یعنی بدستگاه خلقت ما عاید میشود و فعل و انفعالاتی که در دستگاه خلقت ما ملاحظه میشود، که با آن میتواند بهره داده و بهره برگردد، چون نیک بنگریم وابسته باینست که اعضاء این دستگاه بدن، هر يك بخوبی وظیفه خود را انجام دهد مخصوصا قلب و دماغ و ظایفی دارند که اگر از آن بازمانند این دستگاه وجود ما از هم پاشیده و دیگر هرگز آن افعال و آثار از آن بظهور نخواهد رسید خلاصه هیچ عضوی را بدون فایده و بیکار در دستگاه خلقت خود نمی بینیم و همانگونه که اعضاء مختلفند وظیفه هائی که بر عهده آنها است مختلف است اما غرض از مجموع این دستگاه، يك چیز است و آن آدمی است که باید بنوعی خاص زندگانی کند حال اگر بگوئیم الکترونها با میل یا اراده خود جمع میشوند و يك جسم عجیب مختلفه الاعضائی مانند جسم انسان بوجود می آورند و این اختلاف اعضاء برای اینست که الکترونها در کورانهای مختلف قرار گرفته اند، ضمن این گفتار خود

نلویحا اعتراف کرده ایم که الکترونها دارای میل یا اراده واحدی نیستند و گرنه همه در یک کوران واقع میشدند یا اگر هم در کورانهای مختلف قرار میگرفتند تناسبی بین آنها حکم فرما نبود تا دستگامی بهم رسد و موجود خاصی بوجود آید بنا بر این شکلی نیست که الکترونها بدستهائی منقسم میشوند و هر دسته میل یا اراده واحدی مخصوص همان دسته باید داشته باشند تا بتوان گفت از اجتماع یک دسته از الکترونها عضوی از اعضاء انسان و از اجتماع دسته دیگر از آنها عضو دیگر بوجود آمده و از جذب و انجذابها و فعل و انفعالاتی که تدریجا بوجود آورده اند آن عضو را بکمال رشد و نمو خود رسانیده اند و هر قدر بر آمار اعضاء انسان بیفزاییم و فرضاً بگوئیم در دستگام بدن انسان هزار عضو مختلف که وظیفه های مختلف دارند وجود دارد، بهمان نسبت باید بر آمار دسته های الکترونها که هر دسته دارای میل یا اراده واحدی باشد بیفزاییم و بگوئیم هزار دسته الکترون جسم انسان را تشکیل میدهد و هر دسته را اراده یا میل واحدی است که آنها را در کوران خاصی قرار میدهد تا عضو خاصی بوجود آید تا اینجا اشکالی نداشت که بگوئیم هر دسته از الکترونها دارای یک میل یا اراده هستند و بمیل خود جمع میشوند و عضوی از اعضاء انسان را بوجود می آورند اشکال در این است که چگونه هزار دسته الکترون با هزار میل یا اراده مختلف مصدر میل یا اراده واحدی میشوند یعنی اراده پیدایش یک جسم و یک موجود خاص مانند انسان چگونه در هزار دسته از الکترونها پیدا شده و چطور هزار دسته الکترون همگی با ایجاد موجود عجیبی مانند انسان میل کرده اند و در کورانهای متناسب قرار گرفته و اعضاء مناسب انسان را تشکیل داده اند؟ آیا این سخنی بود که مترلینک را قانع کرد و دیگر به تناقض گفتار خود بر نخورد؟ آیا دیگر جای تردید باقی میماند که یک اراده است که بر الکترونها حکومت میکند و آنها را دسته دسته مینماید و هر دسته را در کوران خاصی می اندازد تا از مجموع الکترونهای هر دسته، عضو خاصی بوجود می آید و از مجموع اعضاء، موجود خاصی مانند انسان پیدا میشود. حال که ثابت شد بر خلاف پندار مترلینک، الکترون با اینهمه پایداری و بقا از هیچ چیز و هیچکس خبر ندارد، و مطیع دیگری است و از خود اراده ای ندارد، دیگر نمیتوانیم این عبارت مترلینک را تکرار کنیم که: «شاید مبداء کل که مادر جستجوی ذات ارضییم همین ذره کوچک و بیمقدار باشد» زیرا این ذره، خود

متعیر است و مطیع فرمان دیگری است و محال است که از خود اراده‌ای داشته باشد و محال است که حتی از وجود خود آگاه باشد تا چه رسد باینکه دانای همه چیز و همه کس باشد و میل آنها برای قرار گرفتن در کوران مخصوص همان سوق آنها است که سائق واحدی می‌خواهد تا هر دست‌را بجای خودش هدایت کند و دقیقترین تناسب را میان آنها حفظ نماید تا مخلوق شکرگرفی چون انسان پدید آورده باشد.

اگر پرسید نام این فرمان فرمای الکترون‌ها چیست می‌گویم شما بهتر نامی که می‌خواهید آن را بنامید من او را خدا مینامم همان خداییکه آغاز و انجام ندارد زیرا تقدم و تاخر و قبل و بعد سببی جز زمان ندارد و خدا مبداء و مرجد زمان است و جریان الکترون‌ها که تولید زمان و قبل و بعد میکند، باراده او است و بهم پیوستن آنها که می‌کند و بعدها را پدید می‌آورد بفرمان او میباشد پس چون آغاز و انجام ندارد.

معنی ندارد که بگویم مبداء کل نسبت با آغاز و انجام خود، نادان است یا اگر بدانند از کرسی خدائی سقوط میکنند و باز چون آغاز و انجام هر چیزی او است و از او آمده و به او بر میگردد و حقیقت عالم طبیعت جز او نیست کافی است که بگویم او خود را میدانند و از خود آگاه است پس مثل اینکه گفته باشیم حقیقت همه چیز و همه کس و آغاز و انجام آنها را میدانند و از آن آگاه است از آنکه مرگ همه چیز و همه کس همان بازگشت بخدا است که حقیقت جمیع اشیاء است و ما وقتی از خود آگاه خواهیم شد که که بحقیقت خود بر گردیم «الناس نیام و اذا ماتوا انتبهوا» قطعا خواهید گفت اگر خدا مبداء کل موجودات و حقیقت عالم طبیعت است پس ماوراء طبیعت کجا است؟ آیا غیر از خدا که حقیقت عالم طبیعت و مبداء و منشاء جهان است ماورائی وجود دارد؟ آیا حقیقت ماوراء طبیعت غیر از حقیقت طبیعت است که آنرا ماوراء طبیعت نام نهاده‌اند یا همان حقیقت طبیعت است که آن را ماوراء طبیعت نام مینهند جواب شما اینست که لفظ ماوراء از باب مسامحه گفته میشود و ماوراء هستی چیزی نشان نداریم و طبیعت خود ماورای هستی نیست اما بگویم ماوراء طبیعت یعنی (هستی) و هستی نامحدود و بی پایان را ماورائی تصور نیست و حدود یا زمان و مکان هم اعتباری و نسبیتند و حقیقتی ندارند تا ماوراء طبیعت را ماوراء حدود یا زمان و مکان بدانیم هم اکنون غیر از هستی

چیزی نیست و چیزی نبوده و نخواهد بود و موسی بن جعفر علیه السلام میفرماید

« كان الله و لم يكن معه شئى و هو الان كما كان »

اگر بگوئید خدا چیست؟ میگویم: قلم اینجا رسید و سر بشکست میفرماید علم او چگونه و قدرت او چسان است؟ عرض میکنم همینقدر میدانم که الکترون‌ها یا جهان یا همه چیز و همه کس را مبدائی هست و هر چه هست اوست اما چیست و چگونه است علم او چسان و قدرت او چه نحو است بسا کمال تا ساف میگویم من و شما مخلوق و معلول خدائیم و چه طور میتوان از حقیقت و چگونگی خدا خبر داد و حال آنکه عقل ما شأنی از ذات او است و مخلوق خیال و وهم ما خالق ما نمیتواند باشد.

تهران هشتم آذرماه ۱۳۲۵

ترجمه: م. پدر

کمونیسم در اسلام!

معهد امین یکی از دانشمندان معروف معاصر مصر راجع به کمونیسم در اسلام می گوید. خداوند برای هر یک از افراد بشر سرنوشت و تقدیر خاصی معین کرده که هیچ قوهئی جزارده الهی نمیتواند او را تغییر دهد، خدا چنین خواسته است پاره ای از مردم متمول و برخی فقیر و تهی دست باشند. بنابراین اگر کسی در مقام برقراری مساوات کامل مابین افراد بشر باشد نه تنها موفق نخواهد شد بلکه کاری است خارج از منطق و عقل زیرا او خواسته است در تقدیر الهی دخالت نماید و بدیهی است این کار امکان پذیر نخواهد بود. و بفرض اینکه بشر موفق باینکار شود آنوقت ارزش فعالیت و کوشش و کار از بین خواهد رفت اما با این و صف پیغمبر اسلام دستور داد که اغنیای بایستی بفقرائی که استحقاق کمک و مساعدت دارند دستگیری کنند و ضمناً نباید اشخاصی را که می توانند با قدرت و کوشش و کارزندگی خود را تأمین نمایند گدایار آورد. بنابر این آیا متمولین ملیونری که از زندگی نظری جز لذت و تمتع و خوشگذرانی ندارند و حاضرند میلیونها مالیات بدولت بپردازند و بفقر او بیچارگانی که بنان شب محتاجند کمک نکنند مستحق عقوبت و شکنجه و تنبیه نخواهند بود - اسلام کمونیسم صحیح و قابل اجرایی به بشر آموخته و اگر بشر بدان عمل کند اینهمه خونریزیها و جنایات و جنگ و جدال اتفاق نخواهد افتاد.